

هشتمین نشست منتقدان کتاب ماه کودک و نوجوان



کتابی یا مقاله‌ای را نقد کردیم، قصدمان این است که منتقدان بخوانند؛ یعنی برای قشر خاصی هست و در مرحله بعد مخاطبان ما می‌توانند نویسندگان باشند یا نویسنده همان مقاله یا کتاب مورد نقد. درباره هر کدام از این‌ها باید نوع قلم و زاویه دیدمان را تغییر دهیم. من ندیدم نویسنده‌ای یا منتقدی، نقدی نوشته باشد و درخور فهم و ادراک کودکان یا نوجوانان باشد یا برای اولیای این کودکان و نوجوانان نوشته شده باشد. حالا چرا من این بحث را مطرح می‌کنم؟ اعتقاد شخصی من، این است که بهترین منتقد و بهترین نقاد، مصرف‌کننده آن محصول فرهنگی است و اوست که بهتر از همه می‌تواند نقد و نقادی کند و نکته مهم‌تر و اساسی‌تر در این‌جا، به اعتقاد من، این است که هدف ما از نقد، این است که کژی‌ها را راست کند یا پیچیدگی مفاهیم را باز کند؛ به گونه‌ای که خوانندگان و مصرف‌کنندگان این کتاب یا محصول فرهنگی، درک درستی از موضوع پیدا کنند و یا این که ارتباط صحیحی با نویسنده متن برقرار سازند. این نکته‌ای است که باید به آن توجه کرد.

خوب است بحث را از این منظر دنبال کنیم که کتابی که برای کودکان نوشته می‌شود و احیاناً گل می‌کند و به چاپ‌های دوم و سوم می‌رسد و چند هزار نسخه فروش می‌رود، واقعاً از طرف کودک انتخاب می‌شود یا بزرگترها به جای کودکان انتخاب می‌کنند؟ بنابراین، یک زاویه دیگر برای نوشتن نقد، می‌تواند مخاطبان و اولیای کودکان و نوجوانان باشد. باز هم متأسفانه تا آنجایی که من با آن برخورد داشتم، کمتر نقدی دیدیم که بالای آن نوشته باشد پدران، مادران و

هشتمین نشست منتقدان کتاب ماه، در اولین یک‌شنبه اسفندماه سال گذشته، برگزار شد. علاوه بر منتقدان همیشگی کتاب ماه، میهمان تازه‌ای در این جلسه حضور داشت. دکتر صفری، سخنران این جلسه منتقدان کتاب ماه بود که محور اصلی بحث خود را به مقوله مخاطب نقد و منتقد، اختصاص داده بود. ساده‌نویسی چه تعریفی دارد، چرا باید ساده‌نویسی کرد و زوایای نگرش به ساده‌نویسی، از دیگر رؤس مطالب وی بود. همچنین، خواندن و اهمیت آن در زندگی روزمره ما، ارتباط میان ساده‌نویسی و روان‌نویسی و اصول و فنون ساده‌نویسی، از دیگر مباحثی بود که در این جلسه به آن پرداخته شد.

دکتر صفری، در ابتدای سخنانش گفت: به عرض دوستان می‌رسانم که من در باب نقد، حرفی برای گفتن ندارم؛ چون در تخصص من نیست و سعی می‌کنم کمتر وارد این مقوله شوم. واقعاً اگر ما عمیق به مسئله نگاه کنیم، می‌بینیم هرکسی که قلم به دست می‌گیرد و اراده نوشتن می‌کند و یا می‌خواهد یک کار فرهنگی انجام دهد، ابتدایی‌ترین پرسشی که برایش مطرح می‌شود، این است که مخاطب من کیست؟ در ارتباط با نقد هم همین‌طور است. وقتی یک منتقد قلم به دست می‌گیرد، باید این سؤال را از خودش بپرسد.

ما می‌توانیم مخاطبان نقد را چند دسته کنیم. دسته اول، این که مخاطب ما خود کودک و نوجوان است و قرار است محصول کار ما را کودک و نوجوان بخواند. دوم این که، اولیای کودکان و نوجوانان می‌خواهند این نقد را بخوانند. سوم این که اگر قلم به دست گرفتیم

○ سمیه نصیری‌ها



مسعود پهلوان بخش - علیرضا حافظی

کند؟ یک اصل ساده و ابتدایی هست و آن، این است که بین نویسنده و خواننده، بین فیلم‌ساز و تماشاگران و بین منتقد و خوانندگان نقد او باید نوعی اشتراک مفاهیم حاصل شود که اگر این اشتراک مفاهیم حاصل نشود، نقض غرض می‌شود. این همه زحمت می‌کشد، کتاب را می‌نویسد، طراحی می‌کند که جامعه مخاطب درکش کند و طبعاً اگر شناخت کافی نداشته باشد، اشراف بر احساسات او نداشته باشد، باعث می‌شود کار عبث بماند و حداقل به شکل مطلوبی به نتیجه نرسد.

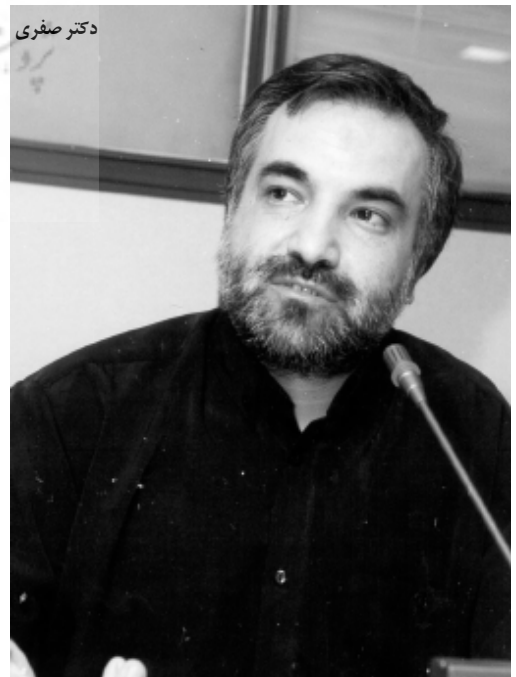
نکته بعدی که می‌خواهم عرض کنم، این است که ساده‌نویسی چه تعریفی دارد. با توجه به گستردگی علم و گسترش روزافزون آن و با توجه به این که علم لحظه به لحظه نو می‌شود و حتی می‌گویند که امروزه، هر پنج سال، یک بار علم نوزایی می‌شود، ذهن و نگاه ما هم می‌بایست دگرگون گردد. شما تصور بفرمائید از ابتدای خلقت انسان تا امروز چقدر علم به دست آمده، پنج سال دیگر، چیزی حدود دو برابر این حاصل می‌شود؛ یعنی آن پنج سال آینده یک طرف است و از ابتدای خلقت انسان تا به امروز هم یک طرف و این‌ها با هم برابری می‌کنند. این تغییرات، در همه رشته‌ها اعم از علوم انسانی و تجربی و همه دانش‌های بشری و حتی در زمینه نقد هم به سرعت روی می‌دهد و مسائل روز به روز عوض می‌شود. حالا یک نفر قلم به دست گرفته، می‌خواهد بنویسد. موضوعات به شدت تخصصی می‌شوند و تخصصی هم شده. حتی امروز مفهوم و تعریف سواد هم تغییر کرده؛ یعنی به کسی که فقط خواندن و نوشتن می‌داند، باسواد نمی‌گویند. به کسی که لیسانس دارد، باسواد نمی‌گویند. می‌گویند کسی که بتواند تأثیری در زندگی اجتماعی خودش بگذارد، باسواد است. این تعریف از یک منظر است. از منظر دیگر، می‌گویند کسی که با فلان رشته علمی آشنایی ندارد و نمی‌تواند آن دانش را به کار بگیرد، نسبت به آن علم و دانش بی‌سواد است. خیلی از ماها نسبت به کامپیوتر بی‌سوادیم. خیلی‌ها نسبت به زبان‌های بیگانه و نسبت به علم پزشکی، بی‌سواد یا کم‌سوادیم. حالا شما این تعاریف را در نظر داشته باشید و در کنار آن، دقت کنید که علم و دانش روز به روز در دنیا تخصصی‌تر می‌شود و تغییر پیدا می‌کند. نمونه روشن آن کامپیوتر است که ظرف ده سال گذشته، فوق‌العاده متحول شده است. نگرش‌ها به طور کل، در حال دگرگونی و تغییر است. دلایلش

اولیا بخوانند و بدانند در ارتباط با فلان کتاب، این مسائل مطرح است. حالا چه مثبت و چه منفی، من به محتوا کاری ندارم. این هم خود مقوله‌ای است که خوب است دوستان و عزیزانی که در این رشته قلم می‌زنند، توجهی به این نکته داشته باشند.

چرا ما جرأت نمی‌کنیم سراغ این قضیه برویم؟ آیا درک و فهم این دو قشری که خدمت‌تان عرض کردم، به این اندازه نیست که نوشته‌های ما را بخوانند؟ یا این که ما نمی‌توانیم درحد و اندازه‌های بنویسیم که اولیا، کودکان و نوجوانان هم این مطالب را بخوانند و از کتاب لذت بیشتری ببرند. به هر حال، یک اصل اساسی که باید به آن توجه شود، این است که هر نویسنده‌ای باید مخاطب خودش را بشناسد و خرد مخاطب اهمیت بیشتری دارد که عموماً فراموش می‌شود. منتقد برای خودش می‌نویسد. نویسنده برای خودش می‌نویسد. البته ایرادی هم نیست، اما شرطی دارد و شرط آن، این است که هدف آن کتاب یا نوشته تغییر و ایجاد تغییر در یک گروه مخاطب خاص نباشد. حال اگر ما با این هدف می‌نویسیم که تغییری ایجاد کنیم یا هدفی را تبیین بکنیم، پس باید دقیقاً به مخاطب‌مان توجه کنیم.

گاهی نویسنده مطالبی می‌نویسد و می‌خواهد خودش را عرضه کند. این نیازی به نقد ندارد؛ مثل نقاشی که بچه‌ها می‌کشند. بچه دو، سه، چهار و پنج ساله هر نقاشی که بکشد، نمره‌اش بیست است؛ چون دارد خودش را تصویر می‌کند و عواطفش را بروز می‌دهد. بنابراین، هیچ معلمی حق ندارد به او هجده یا نوزده بدهد، حتی نوزده و نود و نه؛ چون او همان چیزی را می‌گوید که هست. اگر شاعر و نویسنده‌ای هم بخواهد خودش را بیان کند، ربطی به ما ندارد و هرطور بیان کند، بیست می‌شود. اما کتابی که هدفش چیز دیگری است و می‌خواهد رفتاری را عوض کند، کاری را یاد دهد و شیوه‌ای را ابداع کند، نیازمند نقد است که به مخاطب گفته شود آیا به هدفی که دنبال می‌کرد، رسیده یا نه؟ خوب رسید یا لنگان لنگان. این بخش از عرایضم را به این ترتیب به پایان می‌برم که نگرش به جامعه مخاطب و درک ویژگی‌های آن، درک احساسات آن، درک علائق و نیازهای او که البته بین علائق و نیازها و سلیق فرق هست، ازجمله نکاتی است که باید به آنها توجه کرد.

بزرگی می‌گفت، در نوشتن، اصل جامعه مخاطب است. جامعه فراگیر هست. حالا چرا باید به آن توجه کند؟ چرا باید به جامعه مخاطب خودش دقت



دکتر صفری



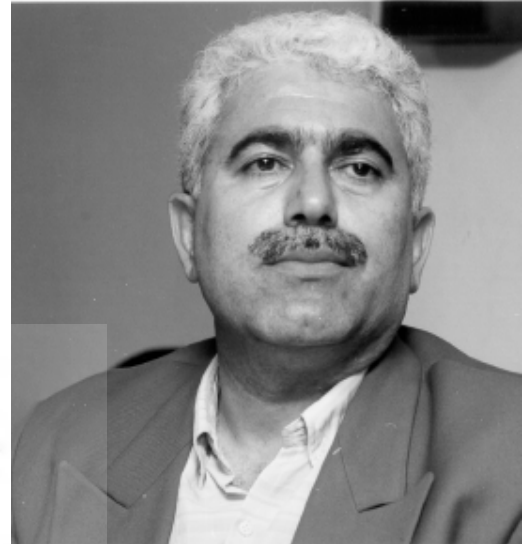
حسین شیخ الاسلامی

این است که دانش توسعه پیدا می‌کند و تخصصی‌تر می‌شود و عوالم جدیدی از علم شکل می‌گیرد. باید کاری کرد که عامه مردم، با کسانی که علوم را در اختیار دارند، فاصله زیادی نداشته باشند. نتیجه من از این بحث، این است که امروز ساده‌نویسی مشکلی است جهانی و همه کشورها هم با این مسئله برخورد می‌کنند. عده‌ای از کشورها روی این مسئله کار کردند که چگونه بنویسند که همه بفهمند. چگونه بنویسند که اشتراک مفاهیم حاصل شود. چگونه بگویند که درک شود. شما می‌توانید این را در زمینه‌های اجتماعی کاملاً حس نکنید که مثلاً کارشناسان

وزارت کشاورزی ما دنیایی از اطلاعات دارند، اما نمی‌توانند آنها را به کشاورز که منفعتش در کسب دانش است، انتقال دهند. کشاورز نمی‌آید کنار مهندس کشاورزی زانو بزند و این علم را از او یاد بگیرد. مهم این‌جاست که این زبان، زبانی نیست که او درک کند. این قلم، قلمی نیست که او درک کند. در فضای او نیست و با احساسات او سر و کار ندارد. بنابراین، نتیجه‌اش این می‌شود که در کشورهای دیگر کشاورز پول می‌دهد اطلاعات می‌خرد، اما ما این‌جا مجانی می‌دهیم، ولی خریداری ندارد. پس ساده‌نویسی، به عقیده من، از مسائل عمده و ضروری است که باید از طرف همه کسانی که دستی به قلم دارند، رعایت شود. آن‌ها باید در ساده‌گویی و ساده‌نویسی، پیش‌قدم باشند. اما تعریف ساده‌نویسی چیست؟ ساده‌نویسی، سست‌گویی نیست، سخیف‌نویسی هم نیست، خلاصه‌نویسی هم نیست. یک تکنیک است، یک مهارت است و اگر بخواهیم در دو سه عبارت، آن را تعریف کنیم، باید بگوییم ساده‌نویسی، نگارش مطالب تخصصی است؛ به گونه‌ای که افراد غیرمتخصص هم متن را بخوانند و درک کنند. تعریف دیگر، این است که ساده‌نویسی، مجموعه فونونی برای سازمان‌دهی اطلاعات و مناسب ساختن متن برای استفاده هرچه بیشتر و بهتر خوانندگان است. بنابراین، ساده‌نویسی کودکانه نوشتن نیست. ساده‌نویسی، نوشتن موضوعاتی که ضرورت ندارد، نیست. خیالی‌بافی کردن هم نیست. خوب است که با توجه به اهدافی که دنبال می‌کنیم، به این موضوع کاملاً دقت داشته باشیم. انتقال مطالب تخصصی، به افراد غیرتخصصی و جلوگیری از اتلاف وقت خواننده، از فواید ساده‌نویسی است؛ ضمن این که نویسنده راحت می‌نویسد و خواننده هم راحت متوجه می‌شود. نکته اساسی‌تر، ایجاد ارتباط مؤثر با خواننده است. مگر نویسنده نمی‌خواهد با خواننده‌اش مرتبط شود؟ یکی از راه‌های همین است. موضوع بعدی، گسترش و افزایش تعداد مخاطبان است؛ یعنی هرچه مطالب ما قابل فهم‌تر باشد، طبعاً مخاطبان بیشتری هم دارد. نکته دیگر، این است که از

کج‌فهمی و بدفهمی جلوگیری می‌کند و تأثیر این بدفهمی‌ها و کج‌فهمی‌ها در زندگی مردم خیلی زیاد است. ایجاد علاقه‌مندی به مطالعه و ترویج فرهنگ مکتوب، از دیگر ویژگی‌های ساده‌نویسی است. یکی از دغدغه‌های ما این است که فرهنگ مکتوب را جانشین فرهنگ شفاهی کنیم. این در نوع خودش رشد، تکامل و بلوغ فکری است. گفته‌ها در ذهن ما خوب می‌ماند و نقل مجلس ما می‌شود، اما از خواندن دو صفحه کتاب دریغ می‌کنیم. ما می‌گوییم چرا نمی‌خوانند؟ نمی‌گوییم آیا چیزی هست که بخوانند و از همین‌جا گریز می‌زنم به اولین کلماتی که بر قلب پیامبر بزرگ ما نازل شد. بعد از به نام خدا، به او گفتند بخوان. این نشان از اهمیت خواندن دارد. خود کلمه قرآن، یعنی خواندنی. یعنی خالق بشر بهتر از همه او را می‌شناسد، اول از همه می‌گوید بخوان و معجزه او را قرآن، یعنی خواندنی می‌گذارد. رشد و توسعه و تکامل فردی و اجتماعی، در گرو خواندن است. خواندن و نوشتن، جای خود باقی خواهد ماند. هیچ آموزشی به وجود نیامده که بهتر از آموزش همراه با خواندن باشد. آموزشی که خواندن نداشته باشد، نقص دارد.

نکته بعدی، این است که ساده‌نویسی، فاصله بین نخبگان و مردم را کاهش می‌دهد. یعنی آن چیزی که امروز به عنوان مشکل اساسی در جامعه مطرح است و نکته بعدی، این که این رسانه مهم، ارتباط سالمی را بین خود مردم ایجاد می‌کند. روابطی که بین مردم حاکم می‌شود، مؤثرتر و اساسی‌تر می‌شود. با این جمله، این بخش از حرف‌هایم را پایان می‌برم که ساده‌نویسی، مشکل عمومی همه کشورهای است. البته، کشورهای پیشرفته در این مورد، از ما مشکلات بیشتری دارند؛ به سبب فاصله عمیق‌تری که بین نخبگان و توده مردم‌شان وجود دارد. برای حل مشکل، فقط ساده‌نویسی کافی نیست. در کنار ساده‌نویسی عامل دیگری هم لازم است تا تأثیر نوشتن را بالا ببرد و آن، روان‌نویسی است. خیلی از متون که نوشته می‌شود، ساده است، اما روان نیست و جذابیت ندارد. حوصله خواننده نمی‌گذارد، این نوشته‌ها را بخواند. روان‌نویسی و ساده‌نویسی، دو مقوله جدا از هم هستند که باید به آن‌ها به طور جداگانه توجه کرد. به عنوان مثال، کتاب‌های جلال آل احمد که دوستان خوانده‌اند، واقعاً روان‌نویسی شده‌اند. وقتی دست می‌گیری، آن را تا انتها می‌خوانی، اما ساده‌نویسی شده نیست؛ یعنی این کتاب را هر کسی حوصله نمی‌کند بخواند. بعضی کتاب‌ها را عمداً مرحوم آل احمد، با استعارات و تشبیهات آورده و برای عده خاصی نوشته است مثل ن و القلم که قصه حزب توده را در قالب داستان نوشته یا سرگذشت کندوها. متن، متن روانی است، اما ساده‌نویسی نشده. ما باید بتوانیم نقدی بنویسیم که در عین سادگی، روان باشد و در عین روان بودن، ساده هم باشد. اگر بخواهیم در دو جمله، این قصه را برای شما عرض کنیم، این می‌شود که ساده‌نویسی، بیشتر به ساختار متن و کتاب می‌پردازد و به واژگان توجه می‌کند، اما روان‌نویسی، به روح متن کار دارد و به ارتباط بین کلمات و جملات و قالب ارائه مطلب و جملات می‌پردازد. ساده‌نویسی به متن و واژگان کار دارد، اما روان‌نویسی، روح کار است. قالبی است که مطلب و جملات در آن قالب مطرح می‌شوند. حال ببینیم از چه زوایایی می‌توانیم به ساده‌نویسی نگاه کنیم؟ به عبارتی، زوایای نگرش به ساده‌نویسی چیست؟ ما از یک منظر و



روح الله مهدی پور عمرانی

تحت عنوان واژگان، می‌توانیم به ساده‌نویسی نگاه کنیم. منظر بعدی مان ساختار متن و نوشتار است که به طول جملات و تعداد پیام‌ها اشاره دارد. هر جمله‌ای که ما می‌نویسیم، می‌تواند یک تاده یا شاید هم بیشتر پیام داشته باشد. بسته به نوع مخاطبی که ما داریم، سطح سواد و سطح معلومات مخاطب، می‌توانیم به آن نگاه کنیم. ما جملات و تعداد پیام‌هایی را که در یک جمله داریم، باید تنظیم کنیم. طول پاراگراف‌ها، فهرست‌ها اعم از موضوعی، عنوانی، فصل‌ها، طبقه‌بندی‌ها، زیرنویس‌ها هم از منظر ساختار متن بررسی می‌شود. از منظر روح نوشتار هم می‌شود به ساده‌نویسی نگاه کرد که در این‌جا زیبایی متن، جذابیت متن و موضوع، روان‌نویسی، قالب متن و نوشته‌ها پیش می‌آید. این که قصه، طنز یا علمی باشد. از منظر خود خواننده هم می‌شود به موضوع نگاه کرد. این عناصر خیلی مهم است. دانش پایه و جنسیت خواننده که معمولاً در کتاب‌های مان کمتر به آن توجه می‌کنیم؛ سن، منطقه جغرافیایی، شغل، نیازها و علائق از نکات مهم است. پنج‌مین منظر، رابطه بین خواننده و نویسنده است؛ یعنی تعامل بین خواننده و نویسنده یا متن و نویسنده. در هر حال، جمع‌بندی کلی من از بحث، این است. ما موضوع جدیدی در جامعه داریم به نام ساده‌نویسی. دلایل عمده ساده‌نویسی را هم ذکر کردم. واقعاً ما هدفی از نوشتن داریم. دنبال یک ایده هستیم و به همین دلیل هم دست به قلم می‌بریم. پس باید به مخاطب خودمان توجه کنیم.

کاموس: من توضیحی خدمت دوستان بدهم. آقای صفری، تعدادی از شماره‌های پیشین کتاب ماه را خواندند و معترض بودند که این چه شیوه نقد نوشتن است؟ چرا همه خوانندگان متوجه نمی‌شوند. ما گفتیم مگر ساده‌تر هم می‌شود نوشت؟ گفتند بله و این بهانه‌ای شد که از ایشان بخواهیم که این‌جا تشریف بیاورند. **کرمانی:** این جلسه برای من شخصاً آموزنده بود، اما چون خودم جامعه‌شناسی خواندم، نمی‌توانم عینک خود را عوض کنم و تمام اتفاقات را از زاویه اجتماعی نگاه می‌کنم. وقتی آقای صفری صحبت می‌کردند، ذهن من به طرف گوشه‌های دیگری از این واقعیت رفت که برگشتم به علم. ما در تعاریف داریم که سادگی یکی از ویژگی‌های علم است یا این که مفهوم قانون در علم، همین سادگی است یا این که گزاره‌های علمی، از مقوله‌هایی هستند که برای همه مخاطبان خود قابل فهم‌اند؛ چون دقیق‌اند و قابل تفسیر نیستند. این می‌تواند یک معنای بسیار مهم برای سادگی باشد. در یک جامعه علمی، چون وجه غالب تمدن و ارتباطات وجهه عقلانی و علمی دارد، بالاجبار وجه غالب این ارتباطات، سادگی است. می‌خواهم بپرسم در

جامعه‌ای که علمی نیست و سنتی است، چون ارتباطات از نوع علمی نیست و این زبان جا نیافتاده و پارادایم شناختی اعضایی که در این جامعه زندگی می‌کنند، مبتنی بر افسون و افسون‌زدگی و راززدگی دنیا هست، این‌ها نمی‌توانند از یک ارتباط ساده و دقیق و قابل فهم بهره بگیرند و از وضعیت سنتی گذر کنند. بنابراین، چطور می‌توانیم این‌ها را در بحث شما جا دهیم؟ ما یک زمینه کلی داریم در جامعه که این زمینه، علمی نیست. در جامعه‌ای که علمی است، اما چون خود علم زبان ساده و روانی دارد، ارتباطات هم روان است، اما در کشوری که اصطلاحاً کشور گل و بلبل هست و مردم با شعر با هم صحبت می‌کنند و اصلاً دنیای ما، دنیای افسون‌زده‌ای هست به قول بعضی فلاسفه، چطور می‌توانیم به سادگی در روابطمان خوش‌بین باشیم و ساده صحبت کنیم. این امکان‌پذیر است؟

دکتر صفری: واقعاً جامعه ما آن قدرها هم بسته نیست؛ چون هر از چندگاهی نسیمی می‌وزد و مسائلی به گوش ما می‌رسد. چند وقت پیش، یک تابلوی نقاشی دیدم که تصویر یک انسان در حالت نیم‌رخ بود که چشم و ابرو و دهان نداشت و در بالای سر آن تصویر، یک حیوان در حالت وارونه دیده می‌شد. هرچه نگاه کردم، نفهمیدم. از نقاش خواستم توضیح دهد. گفت من این نقاشی را برای بچه‌ها کشیدم. شما می‌پرسید چرا این انسان چشم و دهان ندارد، اما کودک نمی‌پرسد؛ چون نمی‌بیند. پرسیدم آخر شما چطور به این نتیجه رسیدید؟ در ذهن کودک رفتید و ذهن او را نقاشی کردید یا این تصویری است که شما از او دارید؟ غرض من، این فاصله‌هاست. این فاصله‌ها باعث می‌شود که در نگرش ما اختلاف ایجاد شود. من می‌خواهم این را بگویم که بین نویسنده و خواننده باید ارتباطی برقرار شود. من اصلاً از منظر شما به قضیه نگاه نمی‌کنم. من می‌خواهم مطلبی بنویسم که تغییری در خواننده خودم ایجاد کنم اگر این اشتراک مفاهیم را با هم نداشته باشیم، این تغییر حاصل نمی‌شود. ما سال ۷۷ یک پژوهش داشتیم راجع به سطح سواد مملکت و میانگین سنوات تحصیلی. در دو گروه سنی، این موضوع را بررسی کردیم؛ پانزده سال و بالاتر، بیست و پنج سال و بالاتر. همه مراکز را که رسماً فعالیت آموزشی دارند، بررسی کردیم حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌های آزاد و سراسری، مدارس راهنمایی و دبیرستان، همه را بررسی کردیم. سرانجام، دو عدد به دست آوردیم. در کل کشور، استان به استان، این طرح را انجام دادیم. این اعداد برای بیست و پنج ساله و بالاتر، در حدود «پنج و سه چهاردهم» و برای پانزده سال و بالاتر، تقریباً «شش» است. بعضی از استان‌ها وحشتناک است. مثلاً سیستان و بلوچستان زیر چهار است. ما داریم برای این جامعه می‌نویسیم، بعد می‌گوییم چرا خواننده نیست؟ ما وارد مقولاتی می‌شویم که اصلاً سنوات تحصیل ما به آن‌جا نمی‌رسد. بهترین کتاب روان‌شناسی منتشر می‌شود با تیراژ دوهزار جلد. سه تن از استادان روان‌شناسی دانشگاه، کتابی نوشته بودند با عنوان «روان‌شناسی تربیتی» با تیراژ دوهزار جلد. به آنها گفتم می‌دانید چرا تیراژ شما این قدر پایین است؟ حتی پایین‌تر از دانشجویان روان‌شناسی؟ گفتند نمی‌دانیم. گفتم به این علت که روان‌شناسی تربیتی، مال پدر و مادراست. بررسی کنیم ببینیم سواد پدر و مادرها چقدر است. من خواستم در این محدوده عریضی داشته باشم که اگر ما به گونه‌ای بنویسیم که

زمینه‌ها خالی است مثلاً جای اعتیاد توانستیم بنویسیم، اما درباره کشاورزی چطور. در زمینه بهداشت از بارداری زنان تا نگهداری کودک و همسررداری نوشتیم، اما در یک زمینه هنوز جای خالی داریم و آن ادبیات است من مجموعه شعری دیدم از یک سوادآموز که قدری با معیارهایی که ما دنبال می‌کردیم، سازگار بود. خیل بی‌سوادان که در جامعه ما وجود دارند، نیازمند طنز و نمایشنامه نیستند، نیازمند مجموعه شعر و متن ادبی نیستند. بزرگسال کم‌سواد، ممکن است کلمه‌ای را نتواند بخواند، اما گر بشنود، درک می‌کند. مشکل این است که نمی‌تواند بخواند و به کار گیرد.

حافظی: مشکلی که اساساً ما با آن برخورد می‌کنیم، این است که یا سابقه مسائل را نداریم یا آنها را فراموش می‌کنیم. مثلاً از سادگی و ساده‌نویسی، به عنوان یک مسئله جدید در جامعه ما بحث به میان آمد. اتفاقاً طرح مسئله ساده‌نویسی، یکی از ابتدایی‌ترین مسائلی بود که مطرح شد. حتی پیش از جنبش مشروطه خواهی، روشنفکران ما مسئله ساده‌نویسی را مطرح کردند. طالبوف تبریزی، در کتاب‌های خودش، از ضرورت ساده‌نویسی حرف زد و بعدها بیانیه او مانیفست ادبیات مدرن ما شد. جمالزاده هم تأکید بر ساده‌نویسی داشت، هم مقدمه و هم داستان «فارسی شکر است»، یکی از پیام‌هایش همین دعوت به ساده‌نویسی است. رسالات مختلفی نوشته شده. ایرج جهانشاهی، رساله مدون در زمینه ساده‌نویسی دارد. این که بگوییم در جامعه ما کار نشده، به نظرم فراموش کردن سوابق کار در موضوع ساده‌نویسی است. بنابراین، لاقلاً سابقه‌ای نزدیک به ۱۷۰ سال در زمینه ساده‌نویسی در کشور ما وجود دارد. موضوع بعدی که سخنران محترم روی آن تأکید کردند، مسئله مخاطب بود. من فکر می‌کنم بحث مخاطب در این جلسه درست رعایت نشد؛ یعنی مخاطبی که در ذهن آقای صفری بود، یک فرد بسیار کم‌سواد یا بی‌سواد بود که مطالب را باید برایش ساده کرد و جوید و دهانش گذاشت و اتفاقاً تنها تعریفی که دادند، این بود که مطالب تخصصی را به شکلی غیرتخصصی، برای افراد غیرمتخصص بنویسیم. ساده‌نویسی، مثل هر امر دیگری، دارای مراتب است. از دیدگاه‌های مختلف می‌توان برای سادگی، مراتب مختلفی تعریف کرد.

سادگی در کجا در چه سطحی و در چه مرتبه‌ای؟ این جا برخورد نسبتاً مطلق‌گرایانه‌ای با موضوع و مقوله سادگی شد. نکته بعدی که به نظرم رسید، باز هم به فراموش کردن سوابق امور برمی‌گردد. این ایراد گرفته شد که برای اولیا و مربیان، متنی نوشته نشده است. اگر ما مجلات کودک و نوجوان را ورق بزنیم، مطالب و مقالات بسیاری را می‌توانیم نشان دهیم که تحت عنوان نقد برای مخاطب کودک یا نوجوان نوشته شده. در همین چند سال اخیر، چند جشنواره برگزار شده که در آن‌ها یکی از رشته‌ها امتیاز دادن به نقدهایی است که برای کودک و نوجوان نوشته شده. من خودم می‌توانم صدها نقد نشان دهم که برای مخاطب کودک و نوجوان نوشته شده. این که می‌گویید نوشته نشده، فراموش کردن سوابق امور است. نکته دیگر، این است که «حافظ» چطور شعرش را ساده کند؟ اگر ساده شود، دیگر شعر حافظ نیست. من می‌خواهم بدانم در زمینه ادبیات و هنر ما باید با ساده‌نویسی چه کنیم؟ ادبیات یکی از ویژگی‌هایش زبان استعاری است. اگر قائل باشیم به این وجه مطلق که باید همه چیز را ساده



مهدی طهوری - هادی خورشاهیان

خوانندگان خوبی داشته باشیم، نهایتاً فرهنگ کشورمان را تغییر می‌دهیم. این انقلاب فرهنگی که گفته می‌شود، همین جاست و نه جای دیگر. وقتی ما به سنوات تحصیلی و سواد جامعه مخاطب خودمان نگاه نمی‌کنیم، معلوم است که ۱۵۰۰ جلد کتاب بیشتر نمی‌توانیم بفروشیم.

معمدی: من دو سؤال داشتم. اول این که آیا شما الگوی خاصی برای ارائه ساده‌نویسی دارید؟ دوم آیا ساده‌نویسی، متن را از هنر دور نمی‌کند؟ شما به جلال آل‌احمد اشاره کردید که آن تمهیداتی که به کار می‌برد، فاصله می‌اندازد بین متن و خواننده.

دکتر صفری: در این مقوله، الگو دادن قدری سخت است، اما چون عرض کردم ساده‌نویسی، یک تکنیک و یک روش است، پس مراحلی دارد که می‌شود روی آن بحث کرد. موضوع جدیدی است که هنوز به شکل تکاملی خودش نرسیده، اما وقتی در این جمع‌ها مطرح می‌شود، قدری بیشتر روی قضیه فکر می‌شود. می‌شود الگوهای بهتری برای آن طراحی کرد. این کارها در کشورهایی مثل کانادا شده است. در سال ۸۹ یا ۹۱، کتابی به دست ما رسید که آن را ترجمه کردیم و در بازار موجود است. البته آن کتاب نقص دارد، اما به عنوان گام اول، خوب است. سؤال خوبی کردید که متنی که ساده باشد، می‌تواند جذاب هم باشد. نکته مهم این است که ما بتوانیم متنی بنویسیم که هم هنرمندانه و هم ساده‌نویسی شده باشد. هنرمندانه بودن، به این معنا نیست که تقلید در آن وجود داشته باشد و به اصطلاح «سنگین» باشد. البته بحثی داریم که آیا باید زیبانویسی را فدای ساده‌نویسی کنیم یا ساده‌نویسی را فدای زیبانویسی کنیم؟ به اعتقاد شخص من، بسته به هدفی که دنبال می‌کنیم، باید ببینیم چقدر ارزشمند است و کدام یک از این‌ها را می‌شود به پای دیگری قربانی کرد. البته در نوشتن مطالب علمی خشک، هنر کم‌تری به کار می‌رود. حتی مرکزی مثل بانک مرکزی، معتقد است مطلب خود را طوری بنویسد که همه بفهمند. در بحث ساده‌نویسی، جای خیلی

بیان کرد، چطور حافظ را مجبور کنیم که ساده صحبت کند. او در حد خودش، به غایت سادگی، شعر خودش را گفته. قرار نیست همه در یک مرحله فرودین باشند. برای درصدی از مخاطبان باید ساده نوشت. همین‌ها هم بالاتر می‌آیند و بیشتر می‌فهمند. ما کشور شعر هستیم. مسئله کتاب‌خوان نبودن جامعه ما، فقط مسئله سنوات تحصیل نیست. بسیاری از استادان دانشگاه هم نمی‌توانند دانش‌شان را به روز کنند. در این جا جمعی است که لااقل ماهی یک کتاب می‌خوانند. بعضی‌ها هم به سبب شغل‌شان، پنج شش کتاب می‌خوانند. من بیش از این بحث نمی‌کنم. فقط می‌گویم مطالبی که در این جا مطرح شد، متناسب با جمع مخاطب نبود؛ چون همه منتقدند و می‌نویسند و مطالب، با فراموش کردن سابقه نقد کودک و نوجوان، ارایه شده بود و به همین دلیل، خیلی از مسائل درست بیان نشد.

گاموس: من فقط توضیح کوچکی می‌دهم. در واقع، حدود صد سال پیش، مهم‌ترین بحثی که روی ساده‌نویسی بود، به این معنا نبود، بلکه بحث پالایش زبان فارسی، از واژگان عربی و انگلیسی بود. در واقع، نثر معروف به «منشیانه» چنان ثقیل شده بود که این ضرورت را پیش کشید. آن ثقیل‌نویسی و اطناب که از زبان عربی به زبان فارسی راه یافته بود، نکته مهمی بود که مرحوم جمالزاده و اصحاب اربعه در پی آن، یعنی دکتر مینوی، صادق هدایت و بزرگ علوی و آن گروه سبعمه یعنی گروه مرحوم نفیسی و دیگران روی آن تأکید داشتند که بحث پالایش ادبی و حفظ زبان فارسی بود. من از صحبت‌های دکتر صفری این‌طور برداشت نکردم که بیابیم داستان را به این روش بنویسیم که از هر نوع پیچیدگی و استعاره خالی باشد. این جا موضوع کار، نقد است. می‌گوییم این ساده‌نویسی در نقد باید باشد و نه در نوشتن اشعار.

حافظی: بحث آقای صفری، کاملاً فروکاهنده یا تقلیل‌گرایانه بود. ما دو نشریه نقد ادبی داریم. ما حتی برای متخصصین مشکل

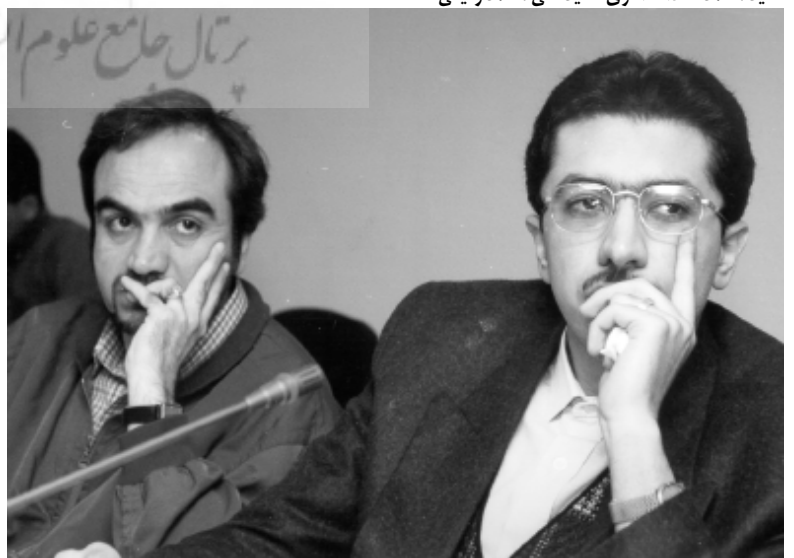
داریم. ترجمه‌ای که در بُعد مخاطب‌شناسی است، سی صفحه می‌شود، می‌گویند جا نداریم. پس این را کجا باید برد؟ در حالی که هیچ ناشری هم حاضر نیست روی مسائل تئوریک سرمایه‌گذاری کند. به بازار فکر می‌کند. ما چه نشریه‌ای داریم که برای اولیا باشد؟ ما دو نشریه تخصصی ادبیات کودک داریم، یکی پژوهشنامه و دیگری کتاب ماه که مخاطب‌شان اولیا نیستند. البته، بعضی نقدها خطاب به اولیاست. بحثی را که بر مبنای فلسفه علم و یا جامعه‌شناسی است، چطور می‌شود ساده کرد و ساده‌نویسی در چه حد؟ عوامل کمبود مخاطب برای نقد، فقط این‌ها نیست. من ساده‌نویسی را هنر می‌دانم، اما اول باید ببینیم چرا بی‌سواد هستیم؟ بی‌سوادی معلول است. ریشه بی‌سوادی چیست؟ این بحث کاملاً در سطح تکنیک است. نهج‌البلاغه را عوام می‌گیرند سر طاقچه می‌گذارند؛ چون مقدس است، قرآن هم همین‌طور.

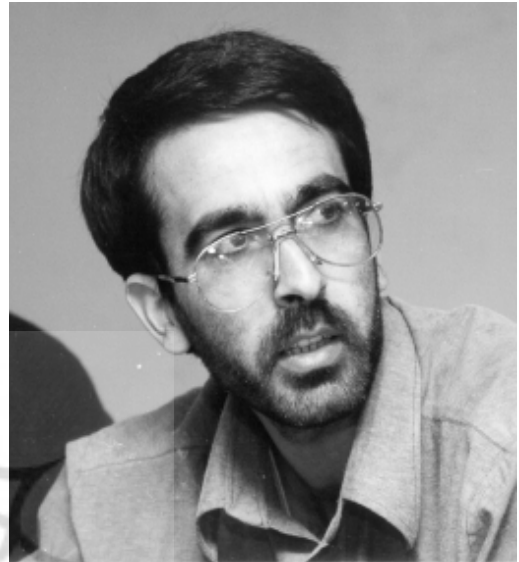
دکتر صفری: من نگفتم روی ساده‌نویسی کار نشده. می‌گویم الگو ندارد. اگر وقت شد، من الگو و تکنیک ساده‌نویسی را ارایه می‌کنم. برای سنین مختلف، ساده‌نویسی فرق می‌کند. مسلماً وقتی می‌خواهید مطلبی را برای یک فرد دیپلمه ساده کنید، با فردی که فوق‌دکتر دارد، با هم فرق می‌کند. وقتی شما برای یک فرد دکترای پزشکی، مطلبی در باب فلسفه، با کلمات ثقیل و عجیب بنویسید، قطعاً چیز زیادی نخواهد فهمید. بحث من این نیست که خودمان را کاهش دهیم یا دیگری را بالا ببریم، بلکه می‌گویم این‌ها چیزهای غیرمنطقی و پیش‌پا افتاده‌ای است که نباید سراغ آنها رفت. عرض من این است که ما می‌خواهیم جامعه‌مان متحول شود یا نه؟ ما یک منحنی نرمال داریم. این منحنی نرمال باید در همه مسائل موجود باشد، اعم از مسائل فیزیک، هنری و ادبی و حتی مذهبی. منحنی نرمال متوسط مطالعه، به ما می‌گوید که آموزش‌های عمومی را باید مورد توجه قرار داد. بحث من این نیست که هنری بنویسیم، بلکه می‌گویم هنر ما این است که ساده و هنری بنویسیم. من در ابتدا گفتم ساده‌نویسی، سست‌نویسی و سخیف‌نویسی نیست. سعدی، کتاب‌هایش را به زبان عامه مردم خودش نوشت. تغییرات در جامعه ما بستگی به این دارد که نخبگان ما قدری پایین‌تر بیایند و عامه مردم هم قدری بالاتر بروند. اینها را می‌شود با اشتراک مفاهیم، به هم پیوند داد. اگر من می‌خواهم برای جامعه‌ام، به شکلی هدف‌مند، کاری بکنم، باید این را در نظر داشته باشم.

مهدی پور: من می‌خواهم شعری ترجمه شده از زبان اطریشی بخوانم و از شما می‌خواهم به جای واژه «شوخی» شما «به سادگی» بگذارید.

بچه‌ها شوخی شوخی به قورباغه‌ها سنگ می‌اندازند و قورباغه‌ها جدی جدی می‌میرند.

جناب صفری، شما با زبان ساده‌تان، بعضی از مسائل علمی را بی‌پاسخ گذاشتید و فرمودید سند ندارد. شما فرمودید امروزه هر پنج سال، پیشرفت و دگرگونی علم دوبرابر می‌شود. سؤال من این است که سنج و ابزار اندازه‌گیری این کیفیت چیست؟ همین‌طور به سادگی فرمودید یا سندی برای آن هست؟ من می‌گویم خیلی دقیق نیست. در آمار اهل سنت، خیلی شنیدیم که می‌گویند هر صد سال یک تجدید حیاتی در علم و فقه می‌شود. اما این «هر پنج سال» دوبرابر و به زعم من «هر چهار سال سه برابر» خیلی دقیق نیست. آقای کاموس





علیرضا کرمانی

منتقدینی هم داشتیم که حرف‌های دوستان را باید یک نفر ترجمه کند تا بفهمی که چه می‌گویند. اما می‌خواهم نکته‌ای را یادآوری کنم. این تفاوت دیدگاهی که بین ما و آقای صفری وجود دارد، به علت شغلی است که ایشان دارند. این شغل اقتضا می‌کند که بیشتر از منظر مفید بودن به قضیه نگاه کنند؛ یعنی به این که چه چیزی سودمند است و چه چیزی نیست. در حالی که دیدگاهی که در ادبیات و به خصوص هنر هست، زیبایی است و پیچیدگی جزو الزامات هنر است. نقد خودش، یک اثر ادبی است و هر منتقدی، صاحب سبک است. حالا یکی ساده می‌نویسد دیگری نه. من یک ایراد هم به کتاب ماه می‌گیرم و آن، این است که چرا در جلسه‌ای که منتقدین هستند، باید از آقای صفری دعوت کرد که در این مورد برای منتقدین حرف بزنند. چون ایشان فقط به فایده می‌اندیشد و ما فقط به زیبایی. نمی‌شود بین این دو هم‌خوانی ایجاد کرد؛ مگر از این زاویه نگاه کنیم که تلنگری بزند که ما را از مغلق‌گویی خارج کند. من فکر می‌کنم همان آدم‌های ساده‌ای که آقای صفری، تا این حد آن‌ها را تقلیل می‌دهد، خیلی به دنبال پیچیدگی هستند. یعنی تنها از سادگی نیست که لذت می‌برند. یکی از نیازهای انسان، شاید سادگی و ساده‌گویی و ساده‌گرایی باشد، اما هم‌پا و هم‌شوش آن پیچیدگی است. برای همین هم به طرح معما و طرح جنول گرایش دارد و برای همین فلسفه در جامعه ما پیدا می‌شود.

یکی از حضار: حرفی که آقای صفری می‌زنند، شاید برای ما جالب نباشد، اما حرف درستی است. خیلی از جاهای دنیا این کار را می‌کنند. در انتشارات مکرهیل، تعدادی آدم، اطلاعات را برای جهان‌سومی‌ها ساده می‌کنند. در دوران کودکی من، خاطرم هست که کانون، شاهنامه را برای بچه‌های سوم و چهارم ابتدایی ساده کرده بود و رستم و اسفندیار را به شکل مصور انتشار داده بود. انتظار ما این نیست که فردوسی بیاید و شاهنامه را برای بچه‌های دوم و سوم ابتدایی بنویسد! کسانی که در کانون نشستند، این کارها را می‌کنند و عده‌ای هم نقاشی می‌کنند و عده‌ای هم متولی این کارند. این خیلی خوب است.

مهدوی: هنر از نظر همه ما خلاقیت است. در هنر، نیم‌کره راست مغز ما به فعالیت درمی‌آید، اما نقد را علم می‌دانیم و نیم‌کره چپ ما فعال می‌شود. ما چطور می‌توانیم ساده بنویسیم، در حالی که این قدر پیچیده زندگی می‌کنیم؟ ما باید اول ساده زندگی کنیم، ساده ببینیم و بعد ساده بنویسیم.

دکتر صفری: شما با کودک سر و کار دارید و لطافت خاصی در شما هست. ما با هم اختلاف‌فاز داریم. من با یک روستایی سر و کار دارم که در سیستان و بلوچستان یا کردستان یا ارومیه و تبریز، منتظر است و کتاب می‌خواهد. من می‌گویم اگر نوشته، نوشته خوبی باشد، خودش مخاطب خود را پیدا می‌کند و لازم نیست جایی آن را حمایت کند. بیاید دنبال کمبودها بگردیم. در تمامی عرصه‌ها و در تمامی زمینه‌ها می‌توان ساده نوشت. توهین‌آمیز و تهدیدآمیز هم نباشد و در عین حال، هنری هم باشد. اصلاً می‌گویند زیبایی در سادگی است. ساده‌نویسی، روش‌های گوناگون دارد. مخاطب باید با کدام شیوه و روش خودش را به ما برساند؟ در علوم خاص، می‌توان کلمات خاص را با زیرنویس توضیح داد. واژه‌گزینی از تکنیک‌هایی است که باید یاد بگیریم چطور واژگان ساده را جایگزین واژه‌های پیچیده و فنی کنیم.

فرمودند منظور شما ساده‌نویسی در نقد بوده، در حالی که منظور شما ساده‌نویسی در هر نوع نوشته‌ای بوده. حتی شما مثال کتاب روان‌شناسی آوردید و نتیجه‌گیری کردید. من افتخار همکاری با مرکز شما را داشتم. استاد محترم، این که تیراژ یک کتاب شصت هزار تا است، هرگز به این معنی نیست که شصت هزار نفر این کتاب را می‌خوانند. این را مروجین و آموزش‌یاران نهضت سوادآموزی به مردم داده‌اند. ساده‌نویسی و سطح سواد مردم، این طور که شما دقیق اندازه می‌گیرید، ربطی به چگونگی و پیشرفت و عدم پیشرفت کتابخوانی ندارد. یک سری عواملی است که شما وقت نداشتید عنوان کنید. کاش شما الگوها را می‌فرمودید.

اکبرلو: موفقیت ایشان، این بوده که توانستند حس ساده‌نویسی را در ما برانگیزانند. اگر ایشان الگو را می‌گفتند و می‌رفتند، به درد نمی‌خورد. دوم این که بحث آسیب‌شناسی ساده‌نویسی، برای من جالب بود. سوم این که در زمینه نقد، مخالفم؛ چون نقد یک نوع ادبیات است و سبک خاص خودش را دارد. اصلاً متناسب با نوع نوشته‌ها، زبان نقد هم تغییر می‌کند. اگر نوشته طنز است، می‌تواند که نقد هم طنزآلود باشد. اگر شاعرانه باشد، زبانی شاعرانه به کار می‌برید. سبک خاص من نویسنده، به عنوان یک نویسنده، با او قدری تقابل پیدا خواهد کرد. بگذاریم بایک احمدی، سبک نقد خودش را داشته باشد. مشکل ما این است که ما نقد را برای منتقدان دیگر می‌نویسیم. ما اطلاع‌رسانی نداریم. اصلاً اطلاعی از تدوین لغت‌نامه نداریم، چه رسد به این که آن را نقد کنیم.

انصاریان: مبنای بحث، کاملاً به یک مبحث آموزشی می‌خورد. به عنوان آموزش عمومی، آموزش تأثیرگذار. اگر می‌خواهیم تغییر ایجاد کنیم، در یک متن علمی و آموزشی دنبال تغییر هستیم نه در یک متن ادبی. ضرورت ساده‌نویسی را که شما در هفت محور به آن اشاره کردید، اگر روی این ضرورت‌ها تأمل شود، می‌بینیم که می‌شود آنها را جور دیگری دید. شما می‌فرمایید کاهش فاصله مردم و نخبگان. خوب چرا نیابیم سطح سواد مردم را رشد دهیم؟ دیدگاه شما به بحث آموزشی، دیگر جواب نمی‌دهد. اگر شما خودتان را در قله ببینید و مخاطب را در پایین، هرگز در ایجاد تغییر موفق نخواهید بود. اگر قرار باشد متخصص، مطالب خود را با زبان غیرتخصصی بگوید، پس کلماتی که هر کدام بار معنایی خاصی دارند، تکلیف‌شان چه می‌شود؟ مخاطب ما کجا باید با این واژگان آشنا شود و خودش را رشد دهد؟

نعیمی: من به قول دوستان و خودم، جزو ساده‌نویسان هستیم و چون معلم بودم، با پیچیده‌گویی و مغلق‌گویی مخالفم. در این جلسات